

مطالعات زبان و ادب فارسی در شبه قاره (۲)

چند منبع نویافته از تاریخ سیاسی - فرهنگی سند و مکران^۱

نذیر احمد

پژوهشگر فرهنگستان زبان و ادب فارسی | ترجمه شیوا امیرهدایی

| ۱۴۲ - ۱۱۹ |

۱۱۹

آینه پژوهش | ۲۱۷

سال ۳۷ | شماره ۱

فروردین و اردیبهشت ۱۴۰۵

چکیده: این مقاله به معرفی چند منبع نویافته درباره تاریخ سیاسی و فرهنگی مناطق سند و مکران در سده های ششم و هفتم هجری می پردازد. نویسنده بر اساس پژوهش های نسخه شناسی خود، پنج منبع مهم را بررسی کرده است: ترجمه فارسی عوارف المعارف به قلم قاسم داود خطیب آچه، دیوان عمید لویکی، مکتوب غازان خان به شیخ رکن الدین ملتانی، قصاید بدیعی ترکو سیستانی و دیوان سراجی خراسانی. این منابع اطلاعاتی تازه درباره حکمرانان کمتر شناخته شده ای چون تاج الدین ابوبکر بن کبیرخان ایاز در سند و تاج الدین ابوالمکارم در مکران عرضه می کنند و نشان می دهند که در این نواحی حکومت های نیمه مستقل با گرایش های عرفانی و فرهنگی فارسی زبان وجود داشته است. مقاله ضمن تحلیل انتقادی نسخه های خطی و اشارات تاریخی، تأکید می کند که این آثار از کهن ترین شواهد گسترش زبان و فرهنگ فارسی در شبه قاره هند هستند و مطالعه آنها می تواند زوایای ناشناخته ای از تاریخ سیاسی، فرهنگی و ادبی منطقه را روشن کند.

کلیدواژه ها: سند و مکران، عوارف المعارف، عمید لویکی، غازان خان، بدیعی ترکو سیستانی، سراجی خراسانی.

Persian Language and Literature Studies in the Indian Subcontinent (2): Several Newly Found Sources on the Political-Cultural History of Sindh and Makran

Nazir Ahmad

Translator: Shiva Amir-Hodaie

Abstract: This article introduces several newly found sources concerning the political and cultural history of the Sindh and Makran regions during the 6th and 7th centuries AH (12th-13th centuries CE). Based on his codicological research, the author examines five important sources: the Persian translation of the *'Awārif al-Ma'arif* by Qasim Dawud Khatib-i Uchi, the *Diwan* of 'Amid Luyaki, the letter (maktub) of Ghazan Khan to Shaykh Rukn al-Din Multani, the *Qasā'id* of Bad'i Turkū Sistāni, and the *Diwan* of Sirāji Khurāsāni. These sources offer new information about lesser-known rulers such as Taj al-Din Abū Bakr b. Kabir Khan Aiyaz in Sindh and Taj al-Din Abū l-Makārim in Makran. They also demonstrate the existence of semi-independent polities in these regions that exhibited Shūfi inclinations and Persianate cultural orientations. Through a critical analysis of the manuscripts and historical references, the article emphasizes that these works are among the earliest evidence for the spread of Persian language and culture in the Indian subcontinent. Their study can illuminate previously unknown dimensions of the region's political, cultural, and literary history.

Keywords: Sindh and Makran, *'Awārif al-Ma'arif*, 'Amid Luyaki, Ghazan Khan, Bad'i Turkū Sistāni, Sirāji Khurāsāni.

۱. این مقاله ترجمه ای است از. «سند و مکران کی سیاسی و ثقافتی تاریخ کے چند نئے مآخذ»، نذیر احمد، مجله تحقیق، ش ۶،

دانشگاه سند، ۱۹۹۲م، ص ۳ - ۳۹.



پروہشگاہ علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

مقدمه

منابع مربوط به تاریخ سیاسی و فرهنگی منطقه سند خیلی محدود هستند؛ به گونه‌ای که فضایی عصر در تدوین تاریخ سیاسی و فرهنگی این منطقه با مشکلات فراوان روبرو می‌شوند. نگارنده ضمن مطالعاتش به برخی نسخ فارسی دسترسی یافت که اطلاعات جدیدی در مورد تاریخ سند و مکران به دست می‌دهند. در ادامه مقاله قصد دارم این منابع را به اختصار معرفی کنم:

۱. ترجمه عوارف المعارف به قلم قاسم داود خطیب اچه؛ ۲. دیوان عمید لویکی؛ ۳. مکتوب غازان خان به شیخ رکن الدین ملتانی؛ ۴. قصاید بدیعی ترکو سیستانی؛ ۵. دیوان سراجی خراسانی.

عوارف المعارف

اثر مشهور و مقبول شیخ شهاب الدین عمر سهروردی (وفات ۶۳۲ق) است. ترجمه‌های فارسی متعددی از آن موجود است که ترجمه مدنظر ما از همه کهن تر است. این اثر در ده سال پایانی پیش از درگذشت شیخ سهروردی در اچه تکمیل شده است. مترجم آن قاسم داود خطیب اچه است که این ترجمه را به درخواست پادشاه وقت سلطان تاج الدین ابوبکر، شروع کرد و این ترجمه مورد پسند بهاء الدین ملتانی واقع شد. در مقدمه کتاب چنین نوشته شده است:

«اما بعد بیچاره گناهکار و امیدوار به کرم خداوند کریم و به فضل عمیم قاسم داود خطیب قصبه چر (کذا) تاب الله علیه و خص من خصائص مالدیه مع اسلافه و والدیه، می گوید که پادشاه اعظم ملک معظم خسرو گیهان حیدر نشان مجیر الانام، ظهیر الایام تاج الحق والدین مخصوص به عنایت رب العالمین قسیم^۱ امیر المؤمنین ابوبکر اعلی قدره و امره، سلاله طینت و خلاصه جوهر سکینت ملک کبیر عالم عادل اعظم معظم عزالدین والدین غیاث الاسلام والمسلمین صفدر ایران و توران ابوالحارث منکبرنی ایاز کبیرخانی حسام امیر المومنین انارالله برهانی و ثقل بحسنات میزانه، فرمود تا دین عاجز از دست خود کتاب عوارف المعارف که مشحون است به فنون لطایف و وظایف ز اخبار و آثار و اشارات و عبارات، تصنیف شیخ المشایخ شهاب الملة والدین ملک الناس والعباد قطب الزهاد والاولاد العالم الربانی العارف الحقانی ابوحفص عمر

۱. بیشتر پادشاهان مسلمان چنین ملقب می‌شدند؛ چنانچه در لغت نامه دهخدا پادشاهان ذیل با این لقب نام برده شده‌اند: ابوالمظفر قلادون الصالحی، ملک مصر؛ ابرکیارق ابن سلطان ملک شاه؛ طغرل بن ارلان شاه بن طغرل بن محمد؛ ارسلان شاه بن طغرل بن محمد؛ مسعود بن داود بن میکائیل بن سلجوق؛ محمد بن طبر سلجوقی. در طبقات ناصری بعضی از سلاطین با این لقب نامیده شده‌اند؛ از جمله غیاث الدین ابوالفتح محمد بن سام، ج ۱/ص ۳۵۳، ۳۶۷؛ معزالدین ابوالمظفر محمد بن سام، ج ۱/ص ۳۹۵؛ ناصرالدین محمود بن سلطان التتمش، ج ۱/ص ۴۷۱؛ با این اوصاف، مظاهر مصفا، مصحح جوامع الحکایات عوفی در حاشیه ص ۲۸ شماره ۴ قسیم را قیم خوانده و همین را صحیح می‌داند.

سهروردی طیب الله ثراه بود، آن را ترجمه پارسی سازد و از عربیت که افصح اللغات است بدین زبان که املح عبارات است، بپردازد. زیرا که مقصود و مطلوب از تألیف و تصنیف اندر کلام آن است که معلوم و مفهوم جهانیان گردد... پس چون رغبت... اندرین معنی صادق دانستم خود را از اقدام آن به کلی مشغول داشتم، خاصه چون تأیید بر اشارت شیخ الاسلام بهاء الملت والدین الهادی الی حضرت رب العالمین قطب العباد ابو محمد زکریا متع الله المسلمین بطول بقایه و نضر وجه بنور لقایه که متضمن اجازت بود، یافتم».

این مقدمه از این لحاظ دارای اهمیت است که نشان دهنده شخصیت حاکمی است که تاریخ او را فراموش کرده است. البته در طبقات ناصری تألیف منهاج سراج جوزجانی اشاره ای به او شده است. در کتاب مذکور ابتدا ذکر مفصل پدر آمده است، سپس اشاره مختصری به تاج الدین ابوبکر می شود. منهاج سراج ذیل طبقه بیست و دوم (ملوک شمس) ذکر او را آورده است. خلاصه نوشته او بدین قرار است:^۱

«الثانی الملک کبیرخان ایاز المعزی،^۲ هزار مرده؛ کبیرخان ایاز ترک رومی بود و او بنده ملک نصیرالدین حسین امیر شکار بود، چون او شهادت یافت، با فرزندان او به بلاد هندوستان افتاد و منظور نظر عاطفت سلطان سعید شده و در هر مرتبه سلطان را خدمت کرد، و او ترک دانا و عاقل و کاردار بود، و در جلادت و مبارزت بی نظیر عصر خود، و ملک نصیرالدین حسین (وفات سلطان معزالدین: ۶۰۲ق) (که) مالک او بود و مخدوم او در کل بلاد غور و غزنین و خراسان و خوارزم به مبارزت و جلادت، مذکور بود، در همه نشان ها و ملک کبیرخان در همه احوال ملازم خدمت مالک خود بود و حرف های جنگ و دلاوری و جلادت از وی تعلیم گرفته و بر سر آمده، چون ملک نصیرالدین بر دست ترکان غزنین شهادت یافت،^۳ پسران او چنانچه شیرسرخ و برادر او به خدمت درگاه سلطانی رسیدند، سلطان ملک عزالدین کبیرخان را از ایشان بخريد... چون سلطان سعید با ملتان در شهرور سنه خمس و عشرين و ستمائه در ضبط آورد... و نواحی آن به ملک عزالدین کبیرخان ایاز داد، و او را به ایالت آن خطه نصب فرمود و او را به لقب کبیرخان منکبرنی مشرف گردانید،^۴ و معرف او خود او بود، خلق او را هزار مرده گفتندی.^۵ چون رایات عالی به حضرت مراجعت کرد، کبیرخان آن ولایت را

۱. نک: منهاج سراج، طبقات ناصری، چاپ کابل، ج ۲/ص ۵-۷.
۲. از نظر راوتری مترجم انگلیسی طبقات، این نسبتی است که به معزالدین محمد بن سام داده شده که به کبیرخان منسوب بود.
۳. تقریباً در ۶۱۳ق، نک: راوتری، ج ۲/ص ۵۰۴-۵۰۵، نیز حاشیه ص ۷۲۵.
۴. سلطان جلال الدین محمد خوارزمشاه (وفات: ۶۲۸ق) نیز این لقب را داشت. برای ملاحظه بحث مفصل در این باره نک: حواشی و اضافات تاریخ جهانگشای جوینی، ج ۲/ص ۲۸۴-۲۹۲.
۵. هزار مرده ظاهراً ترجمه منکبرنی است؛ زیرا در زبان ترکی مینک به معنی هزار است و در طبقات به وضوح این گونه آمده است: خلق او را هزار مرده گفتندی بدین سبب او را منکبرنی لقب فرموده بود (ج ۲/ص ۶).
۶.

در قبض و تصرف خود آورد و معمور گردانید،^۱ و بعد از مدت دو سال یا چهار سال او را به حضرت بازطلبید و پول^۲ بدو داد به وجه مایحتاج حال و چون عهد شمسی انقراض پذیرفت، سلطان رکن الدین، حوالی سنام^۳ بدو داد، و چون ملک جانی از لوهور، و ملک کوچی از هانسی به جهت مخالفت حضرت باهم جمع شدند، کبیرخان با ایشان موافقت نموده، و مدتی حشم سلطان رکن الدین را تشویش دادند، و به عاقبت چون سلطان رضیه به تخت نشست به در شهر آمدند، و مدت مدید شهر و حوالی را زحمت دادند و با بندگان دولت درگاه سلطنت مقاتلات کردند^۴ تا سلطان رضیه با مواعید خوب در سر او را از آن طایفه جدا افکند، او به موافقت ملک عزالدین محمد سالاری به خدمت درگاه پیوست و به آمدن ایشان سلطان او را و بندگان درگاه او را و اهل شهر را قوت تمام حاصل شد، و ملک کوچی و ملک جانی منهزم شدند، سلطان رضیه او را اعزاز فرمود و لوهور با تمامت مضافات و اطراف آن مملکت بدو مفوض گردانید و مدتی آنجا بود، بعد از چندگاه تغییری در مزاج حضرت با او ظاهر شد و در شهر سنه ست و ثلثین و ستمائه ریاات اعلی رضوی به طرف لوهور نهضت فرمود و کبیرخان از پیش او برفت و از آب راوی عبور کرد، تا حدود سودره برفت و ریاات اعلی او را تعاقب نمود و چون دید که جز خدمت طریق دیگر ممکن نیست مطاوعت کرد و ملتان حواله او شد، چون مدتی برآمد، لشکر مغول در موافقت منکوته نوین و طایر بهادر روی به طرف لوهور نهادند. کبیرخان در ولایت سند^۵ چتر برگرفت و اچه در ضبط آورد.^۶ و در مدت نزدیک بعد از آن مخالفت به رحمت حق پیوست در شهر سنه تسع و ثلثین و ستمائه. و پسر او تاج الدین ابوبکر ایاز مردی جوان و جلد و نیکوسیرت بود، و به غایت تازنده و دلیر. بعد از فوت پدر ولایت سند را در ضبط آورده، چند کرت لشکر قرلغیان را بر در ملتان بزد و منهزم گردانید،^۷ و جلادت و شهامت بسیار نمود،

۱. راورتی چنین ترجمه کرده:

Kabir Khan-i-Ayaz took possession of that territory and brought it under his subjugation, and caused it to flourish.

۲. در مسیر راه آهن دهلی به متھرا چند ایستگاه جلوتر از فریدآباد یک ایستگاه است.

۳. سنام در قدیم منطقه ای بسیار مهم بود. بیرونی در کتاب الهند (ص ۱۰۱) فاصله سنام را از غزنین ۱۲۱ فرسخ و از قنوج ۷۰ فرسخ نوشته است. امروزه سنام تنها یک ایستگاه راه آهن است که در فاصله ۱۱۹ کیلومتری حصار در مسیر خط آهنی که به سمت لدھیانہ می رود واقع شده است. در قدیم «ن» در سنام مشدد بود، اما امروزه بدون تشدید تلفظ می شود. نک: راورتی، حاشیه ص ۶۵۶ و ص ۷۲۷ متن و حاشیه.

۴. این شورش در اواخر عهد رکن الدین فیروزشاه شروع شد و تا عهد رضیه نیز ادامه داشت؛ برای توضیحات بیشتر نک: منهاج سراج، طبقات ناصری، ج ۱/ ص ۴۵۵-۴۵۸. در این فتنه افزون بر ملک علاء الدین جانی و ملک سیف الدین کوچی و ملک عزالدین کبیر، عزالدین سالاری از بدایون و نظام الملک جنیدی وزیر نیز شرکت داشتند.

۵. اچه و ملتان را سند اطلاق می کنند، نک: راورتی، حاشیه ص ۷۲۷.

۶. در طبقات «چتر برگرفت» و در راورتی این ترجمه آمده است:

Assumed sovereignty in the territory of Sindh, and a canopy of state.

۷. برای داستان عروج و زوال این دسته نک: راورتی، ص ۳۷۴، ح ۵.

چنانچه به مردی و مبارزت مشهور شد. ناگاه در روز جوانی و عنفوان شباب به رحمت حق پیوست...». اگرچه تاریخ وفات تاج‌الدین در متن فوق که از طبقات ناصری نقل شد، نیامده است؛ اما با توجه به شواهد دیگری که در متن آمده می‌توان دریافت که او پیش از ۶۴۳ قمری درگذشته بود و بدین ترتیب دوره اقتدارش بین سال‌های ۶۳۹ تا ۶۴۲ قمری بوده است. با مرگ او سلطهٔ دهلی بر مناطق ملتان، اچه و سند تقویت شد. با این توضیحات نتایج ذیل به دست می‌آید:

۱. عزالدین کبیرخان ایاز و پسرش تاج‌الدین ابوبکر همان کسانی هستند که قاسم داود خطیب در ترجمهٔ عوارف‌المعارف از آنها یاد کرده است. شواهد این نتیجه‌گیری از این قرار است:

الف) هم در طبقات و هم در ترجمه بخش‌های اصلی نام پدر یعنی کبیر، عزالدین، ایاز، خان، منکبرنی یکسان‌اند.

ب) در طبقات از شجاعت و جنگ‌آزموده بودن قابل توجه ملک عزالدین کبیرخان ایاز یاد شده است. در ترجمه کتاب از او با القابی چون صفدر ایران و توران، ابوالحارث (پدر شیر) و حسام امیرالمؤمنین (یعنی شمشیر امیرالمؤمنین) یاد شده است.

ج) ملک مذکور ابتدا حاکم اچه، ملتان و سند بود؛ سپس فرمانروایی خودمختار شد. او با شیخ بهاء‌الدین ملتانی معاصر بود که این موضوع در ترجمهٔ عوارف نیز تأیید شده است.

د) لقب تاج‌الدین، «قسیم امیرالمؤمنین» بوده است.

ه) در طبقات نام پسرش ابوبکر است؛ همان کسی که تمام صوبهٔ سند را تحت تصرف داشت و او هم با حضرت شیخ معاصر بود.

و) در طبقات، پدر و پسر هر دو پادشاهانی خودمختار معرفی شده‌اند؛ اگرچه مدت زمان خودمختاری پدر بسیار کوتاه بوده است. در ترجمه پسر یعنی تاج‌الدین ابوبکر به صراحت پادشاه اعظم، ملک اعظم، خسرو گیهان، قسیم امیرالمؤمنین نامیده شده است؛ اما برای پدر لقبی که مستقیم به پادشاهی او دلالت کند، درج نشده است؛ شاید کوتاه بودن مدت زمان حکومتش مانع از بیان صریح پادشاهی او شده است.

۲. در ترجمه برای کبیرخان جملات دعایی مانند «انارالله برهانه» به کار برده شده است که نشان می‌دهد او در آن زمان درگذشته بود. با توجه به طبقات ناصری معلوم می‌شود بعد از درگذشت او پسرش تاج‌الدین ابوبکر جانشینش شده بود. کبیرخان در ۶۳۹ قمری درگذشته است و تاج‌الدین مدتی پیش از ۶۴۳ قمری؛ از این رو تاریخ ترجمه در میان سال‌های ۶۴۰ تا ۶۴۲ قمری بوده است.

۳. ترجمه در اچه انجام شده است. این خطه تحت حاکمیت تاج‌الدین ابوبکر بود. قاسم داود به حکم او این کار را شروع کرد. او پیش از شروع کار از بهاء‌الدین زکریا نیز اجازه گرفته بود. با توجه به توضیحاتی که در طبقات آمده است، معلوم می‌شود که تاج‌الدین ابوبکر پادشاه اچه، ملتان و سند با شیخ مذکور معاصر بوده است. پس هر ترجمه‌ای به درخواست این افراد انجام شده باشد، در اچه بوده است. در نسخه ترجمه عوارف المعارف «چر» تصحیف شده اچه است. این ترجمه در کمتر از ده سال بعد از وفات شیخ شهاب‌الدین (وفات: ۶۳۲ق) انجام شده است که می‌تواند نشان‌دهنده مقبولیت بیش از حد عوارف المعارف باشد و با توجه به اینکه شیخ بهاء‌الدین زکریا خلیفه شیخ شهاب‌الدین بود و مدتی در خانقاه او حضور داشت، بدین دلیل اگر خطیب اچه برای ترجمه از او کسب اجازه کرده باشد، جای تعجب نیست.

ترجمه عوارف المعارف از این نظر در رابطه با تاریخ فرهنگی و سیاسی سند و ملتان مأخذی مهم به شمار می‌آید که اثبات می‌کند سلطان تاج‌الدین ابوبکر سلطنتی خودمختار ایجاد کرده بود. همچنین معلوم می‌شود که پادشاه مذکور به تصوف و عرفان علاقه‌مند بود و در نتیجه توجه او عوارف المعارف به فارسی ترجمه شده است. این ترجمه کهن‌ترین ترجمه فارسی این کتاب است.^۱ این واقعه در تاریخ ادب فارسی و تصوف و عرفان بسیار قابل توجه است و از نظر سیاسی نیز اهمیت کمی ندارد که بدانیم یک حاکم که در تواریخ سیاسی به دست فراموشی سپرده شده به وسیله یک کتاب ماندگار شده است. دو نسخه از ترجمه قاسم داود در دست است؛ یک نسخه در کتابخانه آصفیه حیدرآباد که امروزه کتابخانه ایالتی

۱. از نظر جلال همایی، ترجمه عزالدین کاشانی (وفات: ۷۲۵ق) از عوارف با نام مصباح‌الهدایه قبل از عوارف المعارف انجام شده است (مقدمه مصباح‌الهدایه، ص ۳۹) که این نظر صحیح نیست. بنده درباره ترجمه‌هایی که پیش از مصباح‌الهدایه انجام شده‌اند، چند مقاله نوشته‌ام: ۱. «ترجمه عوارف به قلم قاسم داود خطیب اچه (حدود ۶۳۹ق)»، مجله فکر و نظر، علیگر، جولای ۱۹۶۳م، نیز ایندوایرانیکا، کلکته، دسامبر ۱۹۷۴م؛ ۲. «ترجمه عوارف به قلم اسماعیل بن عبدالرحمن بن ابی منصور اصفهانی (۶۶۵ق)»، مجله بیاض دهلی، ۱۹۸۲؛ ۳. «ترجمه عوارف به قلم ظهیرالدین عبدالرحمن بزغش شیرازی (وفات: ۷۱۸ق)»، ایندوایرانیکا، کلکته، دسامبر ۱۹۷۴م (نیز نک: نذر عبدالحمید، بیاض تاج‌الدین وزیر، ص ۱۱۶). صدرالدین جنید، نوه ظهیرالدین عبدالرحمن، یک ذیل بر ترجمه عوارف المعارف نوشته است که بنده آن را در مقاله‌ای که در ایندوایرانیکا چاپ شده معرفی کرده‌ام و مجدد در نذر عبدالحمید، ص ۱۱۷ نیز معرفی کرده‌ام. جنید در ۷۹۱ قمری درگذشته است که نشان می‌دهد این ذیل بعد از مصباح‌الهدایه فراهم شده است. در میان این مترجمان شیخ عبدالرحمن بزغش، عزالدین کاشانی صاحب مصباح‌الهدایه و نوه بزغش صدرالدین جنید بیش از دیگران معروف‌اند. قاسم داود و اسماعیل بن عبدالرحمان اصفهانی چندان معروف نیستند. البته آخرین ترجمه یادشده در سال ۱۳۶۴ ش/ ۱۹۸۵م با تصحیح قاسم انصاری در تهران به چاپ رسیده است [چاپ عکسی ذیل عوارف المعارف صدرالدین جنید شیرازی به کوشش امید سروری در سال ۱۳۹۳ از طریق انتشارات سفیر اردهال و بنیاد شکوهی انجام گرفته است/ مترجم].

(State Library) نامیده می‌شود، که به اختصار به وسیله سخاوت میرزا معرفی شده و در مجله فکر و نظر، دانشگاه اسلامی علیگر، جولای ۱۹۶۳م چاپ شده است. اما سخاوت میرزا در شناسایی سلطان تاج‌الدین ابوبکر موفق نبوده است. بنده در همان شماره از مجله مذکور مقاله‌ای دارم که سلطان موصوف و پدرش کبیرخان را کامل معرفی کرده‌ام؛ همچنین زمان دقیق ترجمه را نیز مشخص کرده‌ام. نسخه آصفیه از ابتدا ناقص است. مدتی بعد از نوشتن آن مقاله به نسخه دیگری دست یافتم که در تملک جناب میکش اکبرآبادی (۱۹۹۱-۱۹۰۲) بود و امروزه در کتابخانه دانشگاه علیگر موجود است. بنده مقاله مفصلی به انگلیسی درباره این ترجمه در مجله ایندوایرانیکا، دسامبر ۱۹۷۲م، ص ۲۰-۵۰ منتشر کردم. اهمیت این نسخه بدین سبب است که در ۷۵۸ قمری و به احتمال قریب به یقین در هندوستان کتابت شده است. این نسخه در دو جلد است که جلد اول ۱۷۴ برگ و جلد دوم ۱۵۸ برگ است، به خط نسخ کتابت شده و نام کاتب در پایان جلد اول بدین صورت آمده است: «تمّ المجلّد الاول من عوارف المعارف فی يوم السبت بوقت الضحی بختّ العبد الضعیف الراجی الی الرحمة الله العلام دلشاد اقبال قوام فی التاسع من ربیع الآخر».

در پایان جلد دوم هم نام کاتب و هم تاریخ کتابت آمده است: «تمّ الكتاب من الانتاج بختّ العبد الضعیف النحیف الراجی الی رحمة الله العلام المدعو دلشاد بن اقبال قوام بوقت الظهر فی يوم الخميس السابع والعشرين من جمادی الاول سنه ثمان و خمسين و سبعمائه».

این نسخه از چند نظر حائز اهمیت است:

۱. یکی از قدیمی‌ترین نسخه‌های خطی فارسی محسوب می‌شود.

۲. نسخه‌هایی که در هندوستان کتابت شده باشند، خیلی کم شناسایی شده‌اند. این نسخه که متعلق به اواسط قرن هشتم هجری است، بسیار مهم است و نشان‌دهنده رسم الخط هندوستانی است. من بحث مفصلی در این مورد در مقاله‌ام کرده‌ام.

باری، ترجمه قاسم داود از عوارف‌المعارف کهن‌ترین ترجمه است. از طرف دیگر نسخه خطی آن شاید یکی از قدیمی‌ترین نسخه‌های خطی فارسی در هندوستان باشد.

با کشف ترجمه عوارف این حقیقت آشکار شد که در آن زمان توجه به زبان عربی کمتر می‌شد و زبان فارسی پرتعدادتر شده بود؛ از این رو لازم بود آثار عربی به زبان فارسی ترجمه شوند؛ در نتیجه

سده هفتم هجری در ادبیات فارسی در هند بسیار مهم است. در همان زمان چچ نامه،^۱ ترجمه احياء العلوم،^۲ ترجمه صیدنه،^۳ ترجمه الفرج بعد الشده^۴ و ترجمه سر مکتوم رازی^۵ انجام شد.

در دیباچه های این کتاب ها حتماً به این موضوع اشاره شده که امروزه فارسی زبانی است که موجب گسترش علوم خواهد شد. این کار در ایران و دیگر سرزمین ها نیز رایج شده بود که نشان از تغییر به واسطه ضرورت علمی بود.

دیوان عمید لویکی

در دیوان عمید لویکی دو قصیده به نام سلطان تاج الدین ابوبکر موجود است؛ همان کسی که خطیب اچه عوارف المعارف را به نام او ترجمه کرده است. این دو قصیده به مثابه منبعی مستقل در تاریخ سیاسی سند و ملتان محسوب می شوند. نگارنده نسخه ای خلاصه اما نادر از دیوان عمید به دست آورده که امروزه در کتابخانه دانشگاه علیگر موجود است. این دیوان همراه با

۱۲۷

آینه پژوهش | ۲۱۷
سال ۳۷ | شماره ۱
فروردین و اردیبهشت ۱۴۰۵

۱. ترجمه علی کوفی، این ترجمه دو بار چاپ شده است؛ اولین بار به کوشش داود پوته در ۱۹۳۲م در حیدرآباد (هند) و بار دوم به کوشش دکتر نبی بخش بلوچ در ۱۹۸۳م در اسلام آباد.

۲. بخش هایی از این ترجمه به کوشش حسین خدیوچم از طرف بنیاد فرهنگ تهران منتشر شد، بخش اول در ۱۳۵۱ شمسی چاپ شد [در سال ۱۳۶۴ این متن به صورت کامل در چهار جلد منتشر شد/ مترجم]، اما نام مترجم به جای مجدالدین ابوالمعالی مؤید بن محمد جاجرمی، مؤیدالدین خوارزمی نوشته شده است. با وجود گوشزد کردن بنده این اشتباه اصلاح نشده است. [ندیر احمد در این مقاله به نقد ترجمه پرداخت و نکته فوق را مطرح کرد؛ اما خدیوچم اصرار بر نظر خودش داشت: «نظری به ترجمه و مترجم احياء العلوم»، کیهان فرهنگی، ش ۱۲۸، مرداد و شهریور ۱۳۷۵، ص ۳۲ - ۳۳/ مترجم].

۳. صیدنه ابوریحان بیرونی است که ابوبکر کاسانی در عصر سلطان شمس الدین التتمش آن را به فارسی ترجمه کرد. صیدنه عربی با ترجمه انگلیسی به کوشش حکیم محمد سعید در ۱۹۷۳ میلادی در کراچی منتشر شد و نصف اول ترجمه فارسی آن به کوشش ایرج افشار و دکتر ستوده در ۱۳۵۲ شمسی در تهران به چاپ رسید [عباس زریاب خویی تصحیحی انتقادی و دقیق از متن عربی الصیدنه به دست داده اند که در سال ۱۳۷۰ در تهران از طریق مرکز نشر دانشگاهی منتشر شده است؛ صورت کامل ترجمه فارسی آن نیز که ابوبکر کاسانی انجام داده، در سال ۱۳۵۸ در دو جلد به کوشش ایرج افشار و منوچهر ستوده از روی پنج نسخه خطی منتشر شده است؛ ترجمه فارسی دیگری در سال ۱۳۸۳ به کوشش باقر مظفرزاده انجام شد که فرهنگستان زبان و ادب فارسی آن را منتشر کرد/ مترجم].

۴. عوفی کتاب قاضی محسن تنوخی با عنوان الفرج [بعد الشده] را به فارسی ترجمه کرده است (مقدمه میرزا محمد قزوینی بر لباب الالباب، ج ۱، ص ۱۰۰؛ نیز نک: فهرست نسخه های خطی ایندیا آفیس، ذیل شماره های ۷۳۳، ۷۳۷، ۷۳۸) این ترجمه هنوز چاپ نشده است.

۵. سر مکتوم در علم نجوم اثر امام فخر رازی است که توسط فردی گمنام به دستور رکن الدین فیروزشاه در عهد التتمش (۶۰۷-۶۳۳ ق) به فارسی ترجمه شد (نک: فهرست مخطوطات شیرانی، ج ۳/ ص ۴۹۰) [متن عربی سر مکتوم به امام فخر رازی منسوب است؛ اما برخی منابع معتقدند از فردی به نام مولانا محمد فخرالدین رازی است که غیر از امام فخر رازی است. این موضوع نیاز به تحقیقات بیشتری دارد. موضوع رساله در اختربینی و طلسم ها است. این کتاب چند ترجمه فارسی دارد (نک: منزوی، مشترک ۱/ ۲۸۰) که یکی از آنها به روزگار سلطان شمس الدین ایلتمش (۶۰۷-۶۳۳/ ۱۲۱۰-۱۲۳۵ م) به دستور پسرش فیروزشاه رکن الدین که بعدها یک سال ۶۳۳-۶۳۴ قمری بر تخت شاهی نشست، تعلق دارد/ مترجم].

اشعار دیگری از عمید که از کتب تاریخی و بیاض‌های مختلف گردآوری شده بعد از تدوین و تصحیح نگارنده در سال ۱۹۸۵ میلادی از طرف مجلس ترقی ادب لاهور به چاپ رسیده است.

نامش فضل‌الله^۱ و اهل سنام (پنجاب) و یکی از افراد خاندان لویک بود. یکی از افراد همین خاندان لویکی^۲ در زمان فتح سبکتگین، حکمران غزنی و کابل بود. لویک از خاندان‌های بزرگ و قدیمی افغانستان بود که ذکر آنها افزون بر کتب تاریخی، در کتیبه‌های بغلان نیز موجود است. عمید از طرفی به این خاندان شاهی تعلق داشت، از طرف دیگر به حضرت عمر فاروق نسبت داشت؛ او در بیت ذیل^۳ به حسب و نسب خود افتخار می‌کند:

نسب از عمر پذیرم حسب از تبار لویک به کدام سلک دیدی دو گهر چنین معظم

عمید لویکی با دو حکمران از خاندان غلامان نسبت داشت؛ یعنی علاءالدین مسعود (۶۳۹-۶۴۳ق)^۴ و ناصرالدین محمود (۶۴۴-۶۵۸ق) که قصایدی در مدح این دو در دیوان او موجود است. شاعر همچنین قصایدی در مدح امرا و حکام متعدد سروده است؛ از جمله در مدح تاج‌الدین، نصره‌الدین یلدرز، ملک قطب‌الدین حسن، نصیرالدین محمد بن بلبن، تاج‌الدین سرمد، امیر طغرل، هلکاتکین و غیره.

سلطان مسعود و تاج‌الدین ابوبکر معاصر بودند. گمان می‌رود که عمید مدتی در دربار ابوبکر در سند و ملتان بوده و از آنجا به دهلی آمده و با سلاطین دهلی ارتباط برقرار کرده است.

تاج‌الدین ابوبکر که ذکرش در دیوان عمید آمده، همان کسی است که قاسم داود به دستور او در اچه عوارف را به فارسی ترجمه کرد. افزون بر هم‌نامی این دو نفر، یکی دیگر از دلایلی که این دو را یکی بدانیم، این است که این دو هم‌زبان بودند. هم در قصیده و هم در ترجمه و طبقات او را فردی دلیر و جنگجو دانسته‌اند؛ از این رو در یکی بودن این دو نفر تردیدی نیست.

همچنین با توجه به نسبت عمید معلوم می‌شود که تاج‌الدین ابوبکر قدردان شعرا و ادبا بوده است؛ اما غیر از عمید نام شاعر دیگری در میان وابستگان او دیده نمی‌شود.

۱. نک: مقدمه دیوان، ص ۳.

۲. نک: رساله لویکیان غزنی، تألیف عبدالحی حبیبی، کابل، ۱۳۴۱ش و تعلیقات طبقات ناصری به قلم حبیبی، ج ۲/ص ۳۹۱، ۳۹۳ و تعلیقات دیوان عمید لویکی، ص ۳۹۹-۴۰۴.

۳. دیوان [عمید لویکی]، ص ۲۰۲.

۴. نک: منهاج سراج، طبقات ناصری، چاپ کابل، ج ۱/ص ۴۶۸ به بعد.

در اینجا منتخبی از ابیات دو قصیده می‌آوریم؛ قصیده اول در مناظره (بنگ و باده) است. نخستین کسی که چنین اشعاری [یعنی مناظره] سرود، اسدی طوسی بود.^۱

دی در میان باده صافی مزاج و بنگ در مصعد دماغ من افتاد شور و جنگ
 بگشادمی زبان که منم دختر عنب صافی تن و نشاط فزای و عقیق رنگ
 تا من سر از دریچه خم بر نمی کشم نای است دم گرفته و چون خشک رود، چنگ
 گر در دهان رنگ ز من قطره ای چکد بر روی شیر، رنگ تفاوت کند ز رنگ
 ورموشکی ضعیف ز من جرعه ای چشد نشگفت اگر ز پنجه خراشد رخ پلنگ
 خاصیت من این و تو ای بنگ خشک مغز ذکر خواص خویش به من گوی بی درنگ
 بنگ سبکسر از سر وحدت زبان گشاد کای نزد غفلت تو یکی شگر و شرننگ
 من صوفیم به خانقه کیمیای عقل بر دامنم زنند حکیمان به طبع چنگ
 از تو یکی پیاله و صد محنت خمار از من طلب علاج دل ناتوان تنگ
 «لاتقربوا الصلوة» بر اوراق توسست نقش ام‌الخبائث است بر آیینۀ تو زنگ
 می گفت منگر اینکه به منصوص نیستی نام تو بر صحیفه نیامد ز بهر ننگ
 من لعل باطراوت و تو سبزی بی نمک نامم شراب صافی و نام تو خشک بنگ
 بنگش به خشم گفت چه لافیم چون همی در دار ضرب شرع نداریم هر دو سنگ
 می گفت این بساط مقالت بگستریم در مجلس سپه کش مشهور روم و زنگ
 فرزانه تاج دولت، بوبکر بن ایاز آن کو دو قلب بردرد از زخم یک خدنگ
 ای پهلوی که زیر طناب سرادقت گردون همی خمیده رود بر مثال گنگ
 از گرز توسست زلزله اندر بلاد روم وز تیغ توسست صاعقه در عرصۀ فونگ
 بختی ست پایدار، همای جلالتش از شام تا به صبح به یک پای چون کلنگ
 در وصف لعل و سبزی به مدحت عمید کرد رخسار حاسد تو همی زرد چون زرننگ
 نقلت همیشه باد همه سیب رامگی بادا غذای خصم تو نقل خران عنگ^۲

۱. این قصیده در عرفات العاشقین، خلاصة الاشعار، مجموعه لطایف و سفینه ظرایف (موزۀ بریتانیا) و مجمع الفصحا (ص ۸۹۳) مضبوط است. با وجود اینکه این قصیده در مسوده من موجود است، نمی‌دانم به چه علت در دیوان چاپی نیامده است.
 ۲. این قصیده که ظاهراً ۲۲ بیت است، در جنگ مجموعه لطایف و سفینه ظرایف (شماره Or 4110 موزۀ بریتانیا، گ ۱۹۲ ر) نیز آمده است؛ ولی بیت آخر نه در این جنگ و نه در عرفات العاشقین نقل نشده است. در ضمن به نظر می‌رسد سیب رامگر باشد نه سیب رامگی. رامگر نام قصبه‌ای است در سرزمین راجپوتانا واقع در حاکم نشین شکاواتی و شمال غربی جیپور هند (مترجم).

قصیده دوم^۱ این گونه شروع می شود:

دارم جفاها نو به نو زین چرخ ناخوش منظری کوری کبودی کج روی، عاقل کشی، دون پروری
 هر چرخ کین هفت اختراست هر هفت ناکس پرورست هر روز نوعی دیگرست بر جان من هر اختری
 رخت امیدم برده شد، جانم ز رنج آزرده شد شاخ طرب پژمرده شد، بی آب چون نیلوفری
 بودم درین تیمار و غم، پرورده رنج و ستم کز در درآمد صبحدم، شمشاد قد مه پیکری
 با روی مانند گلی، با لعل هم رنگ ملی با طره چون سنبلی، با قامت چون عرعر

عمید لویکی یکی از قصایدش را زمانی سروده بود که منکوته مغول حصار اچه را محاصره کرده بود که به سال ۶۴۳ قمری مربوط می شود. در آن زمان به احتمال قوی سلطان تاج الدین ابوبکر^۲ درگذشته بود؛ کسی که در قصیده مدح شده سلطان علاء الدین مسعود پسر رکن الدین فیروز شاه است. این قصیده تنها در تاریخ محمدی بهادرخانی نقل شده است. از این کتاب تنها یک نسخه در موزه بریتانیا به شماره Or.137 موجود است. قصیده بلندتر بوده و تنها ۱۹ بیت از آن در تاریخ محمدی نقل شده است. چند بیت^۳ از قصیده مذکور را ملاحظه کنید:

منت ایزد را که شاه هفت کشور می رسد رایت اعلاش منصور و مظفر می رسد
 ظل حق سلطان علاء الدین و دنیا کز علو پایه قدرش برین نه طاق اخضر می رسد
 پادشاه بحر و بر مسعود شاه تاج بخش آن که شاهان بنده و کسریش چاکر می رسد
 شهر یاری کافتابش طاسک پرچم سزد بر سر اعلام او میزان دوپیکر می رسد
 تشنگان سهم کافر را غبار موکبش شربتی گفتمی که از تسنیم و کوثر می رسد
 یارب آن ساعت که در گوش ملاعین اوفتاد این ندا ناگه که شاه هفت کشور می رسد
 زان طرب در حصن اُچ شد در درون پیک صبا «ابشروا»^۴ گویان که امداد مؤقر می رسد
 منهزم رفته ملاعین^۵ ناچشیده زخم تیغ زخم تیغ شاه کی بر هر سگ تر می رسد
 مشتری آنگاه در فتح از سر نیک اختری سوره «آنا فتحنا» خوان بر این در می رسد

۱. دیوان [عمید لویکی]، صفحه ۲۶۳ به بعد.

۲. جدا شدن تاج الدین ابوبکر بن ایاز از سلطنت دهلی و فرمانروایی مستقل او با توجه به ترجمه عوارف و دیوان عمید لویکی اثبات می شود؛ در ۶۴۳ قمری سلطنت دهلی از اچه محافظت می کند که نشان می دهد که در آن زمان حکومت تاج الدین به پایان رسیده بود.

۳. نسخه بریتانیا، برگ ۳۵۴ الف - ب؛ دیوان عمید، ص ۱۰۷ - ۱۰۹.

۴. بدر چاچ: جبرئیل از طاق گردون ابشروا گویان رسید (دیوان، ص ۱۵).

۵. معلوم می شود که کافران بدون نبرد فرار کرده بودند.

تا نوای نامه فتحش سراید چون خطیب مرغ فردوسی بر این فیروزه منبر می رسد
گل عمید آسا ثنایت صبحگاهان گفت از آنک در چمن با حله و با کام پر زر می رسد
خسروی این نظم شیرینم عروس چابک است کز شبستان هنر با زیب و با فر می رسد
هدیه رویش موید خواهم از انعام شاه کان به اولاد رهی تا روز محشر می رسد

این قصیده نشان می دهد که سلطان علاءالدین برای متوقف کردن حمله منکوته خود به اچه رفته بود و منکوته به محض شنیدن خبر آمدن سلطان، محاصره را ترک کرده و گریخته بود. در طبقات ناصری در چند جا به تفصیل درباره این محاصره نوشته شده است که نشان می دهد لشکر بزرگی با همراهی الغ خان به منظور حفاظت از حصار اچه و مقابله با لشکر مغول روانه شده بود. سپاهیان سلطنتی بعد از عبور از رود بیاس به سواحل راوی رسیدند و در لاهور خیمه زدند. هنوز به اچه نرسیده بودند که در ۲۵ شعبان ۶۴۳^۱ خبر رسید که سپاه مغول محاصره حصار اچه را رها کرده است؛ به این دلیل که با رسیدن سپاه سلطنتی به کناره رود سند (بیاه)، قاصدی به اچه خبر می دهد که «رایات اعلی» همراه سپاه بزرگی در راه اچه است. این خبر موجب خوشحالی اهالی قلعه شد و مردم شروع به نواختن طبل شادی کردند. منکوته از مکاتبات مطلع شده بود و نوای ساز شادی مردم موجب تضعیف روحیه سپاهیان مغول شد؛ از این رو آنها محاصره را رها و فرار کردند. طبقات ناصری نشان می دهد که الغ خان فرمانده کل سپاه بود و خود سلطان همراه لشکر بود؛ از قصیده عمید لویکی نیز به روشنی برمی آید که سلطان مسعود در این لشکرکشی حضور داشته است. با توجه به اشعار قصیده و مطالب مندرج در طبقات معلوم می شود که درگیری رخ نداده و به دلیل نواختن بر طبل شادی در داخل قلعه روحیه محاصره کنندگان تضعیف شده است. هم در طبقات و هم در قصیده به این موضوع اشاره شده است. خلاصه اینکه این قصیده عمید لویکی به دو دلیل مهم از نظر سیاسی دارای اهمیت ویژه است؛ الف) واقعه مربوط به جنگ نقل شده در طبقات را تأیید می کند؛ ب) به روشنی نشان می دهد سلطان علاءالدین مسعود در این نبرد حضور داشته است. این موضوع در طبقات نیز آمده و قصیده عمید آن را تأیید می کند.

۱. نک: ج ۱، ص ۴۷۱؛ و در ماه رجب (۶۴۳ ق) از طرف بالا، خبر لشکر کفار مغول رسید که به طرف اچه آمده اند، سر آن جماعت منکوته لعین بود. سلطان علاءالدین بر عزیمت دفع کفار لشکرهای اسلام از اطراف جمع کرد و چون به کنار آب بیاه رسید، کفار از پای اچه برخاستند و آن فتح برآمد؛ نیز نک: ج ۲، ص ۵۴-۵۶ که این واقعه مفصل تر بیان شده است؛ همچنین نک: ج ۲، ص ۱۷۱، ۳۷.

مکتوب غازان خان به رکن الدین ملتانی

سلطان ایلخانی غازان خان (۶۹۴ - ۷۰۳ ق) عریضه‌ای به صوفی معروف شیخ رکن الدین ملتانی (وفات: ۷۳۶ ق) نوّه شیخ بهاء الدین زکریا ملتانی (۶۶۱ ق) فرستاده بود که از اهمیت خاصی برخوردار است که در اینجا به اختصار به آن می‌پردازیم.

۱. غازان خان مسلمان شده بود. او به مذهب بسیار پایبند بود و عقایدش به همان اندازه‌ای محکم بود که اصحاب و ائمه از پیامبر اکرم روایت می‌کنند.

۲. او با کافران جهاد کرد، معابد آنها را ویران کرد و هزاران نفر از آنها را از دم تیغ گذراند. برخی به خواست خود مسلمان شدند و بیشترشان از ترس خان به اسلام گرویدند.

۳. غازان خان کشور را از دشمنان و حاسدان خود پاک کرد و تمام سرزمین‌های اجدادی‌اش را مجدد به تصرف درآورد.

۴. او بعد از فتوحاتش حکومتی عادلانه بنیان نهاد.

۵. از نظر او دین و سیاست نمی‌توانست از هم جدا باشد؛ به مصداق همان مصرع اقبال لاهوری که می‌گوید: «جدا هو دین سیاست سے توره جاتی ہے چنگیزی»؛ یعنی اگر دین از سیاست جدا شود، فقط چنگیزی باقی می‌ماند.

۶. موفقیت‌های عظیم او مرهون دعا‌های عارفان و مشایخ سرزمین‌های مختلف بود؛ او همیشه طالب دعای این افراد بود.

۷. عالمان و مشایخ شرق و غرب همیشه دعاگوی او بودند.

۸. نامه‌ی مورد بحث ما در جواب نامه‌ی شیخ رکن الدین نوشته شده بود. شیخ از مشایخ و اولاد بزرگان بود. نامه‌ی شیخ با سرخط «برادرم حسین» حاوی نصایحی درباب امور سلطنت بود و سراسر نامه مملو از احساسات مخلصانه بود.

۹. شیخ همراه با نامه خرقه‌ای هم فرستاده بود که غازان خان آن را جزئی از لباس پادشاهی خود کرده بود.

۱۰. پادشاه تعبیر خوابی را خواستار شده بود که فکر می‌کرد دستیابی به موفقیت جدیدش به برکت آن خواب بوده است.

۱۱. از شیخ درخواست شده که فتوحات غازان خان را به گوش حکمرانان هندوستان برساند و نیز آنها را از قدرت نظامی او مطلع کند. لازم است تبلیغات مذهبی در تمامی سرزمین‌های اسلامی صورت پذیرد و اصول اسلامی به صورت عملی اجرا شوند.

۱۲. حکمرانان هندوستان باید از فتوحات غازان خان خوشحال باشند. این فتوحات به آنها در دستیابی به اهدافشان کمک خواهد کرد.

۱۳. ضرورت دارد تمام حکمرانان جهان اسلام با هم متحد شوند؛ زیرا تمام مسلمانان به منزله انگشتان یک دست هستند. آنها باید با اتحاد به کمک غازان خان بشتابند تا آثار کفر و بی دینی از دنیا پاک شود.

۱۴. این خطه از نقطه نظر ما در حال حاضر بسیار حائز اهمیت است. سلسله سهروردی تأثیر زیادی در منطقه سند و اطراف ملتان داشت و از روایتی که برنی در تاریخ فیروزشاهی آورده، پیداست که تمام آن منطقه تحت نفوذ شیخ رکن الدین بود: «در همه عهد علایی (۶۹۵-۷۱۵ ق) شیخ رکن الدین داد طریقت می داد، سجاده پدر و جد را منور می داشت و تمامی اهلایان دیار سند از ملتان و اچه و فرودتر با آستان متبرک شیخ رکن الدین قدس الله سره تشبث و تعلق نموده بودند و چندین علما از شهر و دیار هند مریدان خدمت او شده و در کشف و کرامت شیخ کسی را شبهی و شکی نمانده بود».

افزون بر این تأثیرات داخلی، در خارج از کشور نیز ایشان گروه‌هایی تشکیل داده بود؛ از مکتوب غازان خان به خوبی می‌توان این موضوع را اثبات کرد. بر همین اساس در مطالعه تاریخ و تمدن سند و ملتان این مکتوب مأخذی مهم محسوب می‌شود. نگارنده مکتوب مذکور را در مجله اورینتل کالج مگزین، شماره سید عبدالله به چاپ رسانده است.

قصیده بدیع الدین ترکو سیستانی

بدیع الدین سیستانی شاعر مطرح سده ۶ و ۷ هجری بود. عوفی احوال او را در لباب الالباب آورده است. هیچ نسخه‌ای از دیوانش در دست نیست، بلکه تنها ابیاتی از اشعارش در تذکره‌ها مندرج است؛ به‌ویژه در ضمیمه خلاصه الاشعار که تنها نسخه آن در کتابخانه بانکی پور پتنه موجود است و حاوی بعضی منظومه‌های مهم است.

از میان آنها سه قصیده به‌ویژه گفتنی است؛ یکی برای تاج الدین ابوالمکارم پادشاه مکران، دومی برای عمادالدین تکین و سومی به نام یمین الدوله بهرام شاه والی سیستان (وفات ۶۱۸ ق). تاج الدین ابوالمکارم^۱ فرمانروای مکران بود که تاریخ او را به فراموشی سپرده بود. تنها منبعی که از او

۱. در طبقات ناصری نام او در میان ملوک غیاث الدین محمد سام آمده است، ج ۱، ص ۳۶۸. او پسر سلطان خسرو بود نام برادرش نصرت الدین ابوالخطاب بود، نک: مقدمه دیوان سراجی تصحیح نذیر احمد، چاپ علیگر، ۱۹۷۲ م.

یاد می‌کند، دیوان سراجی است که در صفحات بعد ذکرش خواهد آمد. افزون بر دیوان سراجی، قصیده بدیعی سیستمی دومین منبعی است که به زندگی این شخص پرداخته است. با توجه به اینکه بدیعی در دربار او حضور داشت، اظهاراتش دارای اهمیت اند. ابیاتی^۱ از قصیده مذکور:

صبحدم از خواب مستی چون درآمد آن پری آن جهان جان‌فزای و آن کمال دلبری
داور دوران که دور عدل او گر خواستی برگرفتی از میان آخشیجان داوری
ظل حق شه تاج دین آن کز کمال عز و قدر آسمانش کرد تختی آفتابش افسری
پیش یاجوج حوادث در دیار مملکت حزم خضر الهام او سدی بود اسکندری
ای شهنشاهی که اندر چار دیوار جهان هفت کشور صیت تست ارچه تو در یک کشوری
خظله مکران چه باشد زانکه هم نازل بود در ادای همت تو ملک سلطان سنجری
بود عالم بحر ذات شاه خسرو چون صدف گوهری آمد وجودت آن صدف را گوهری
قرب شش سال است بیش و کم که ناگه می‌زند زهره طبعم نوا از مدحتت بی‌مزهری
نقد عقد این جواهر را به عالم بعد تو نیست بالله بهتر از مداح خاصیت جوهری
زبده آل رسول الله سراج دین که هست در دریای طهارت شمع جمع مهتری
از اشعار فوق این نتایج به دست می‌آید:

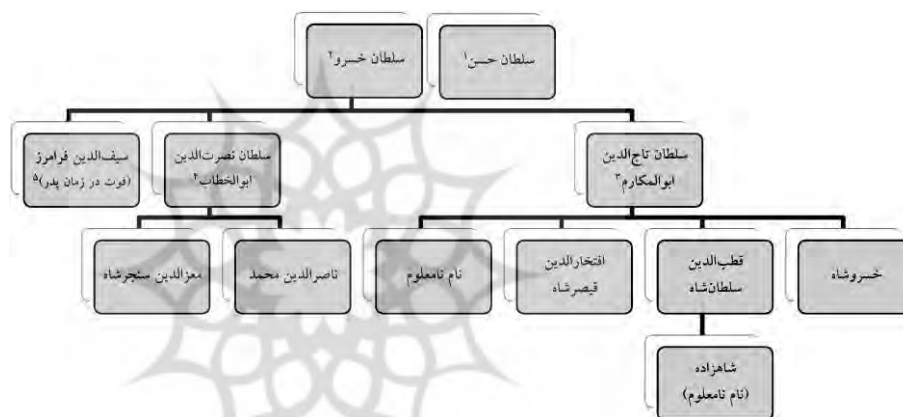
۱. مخاطب اشعار تاج‌الدین، ابوالمکارم بود.
 ۲. او حکمران مکران بود.
 ۳. پدرش خسرو نام داشت که او نیز شاه دوران خود بود.
 ۴. منظور از حوادث یاجوج، حمله غز است که سراجی نیز به آن اشاره کرده است.
 ۵. سلطان مکران، ظل‌الله نامیده می‌شد.
 ۶. بدیع‌الدین سیستمی شش سال در مکران اقامت داشت و در این میان سراجی نیز که سیدی بسیار پرهیزگار و متدین بود، به دربار این سلطان وابسته بود.
- با توجه به این برداشت‌ها معلوم می‌شود که این نظم در ارتباط با سلطان تاج‌الدین مکرانی دارای اهمیت بسیار است.

۱. خلاصة الاشعار، برگ ۳۳۴-۳۳۵، این قصیده طولانی شامل ۹۰ بیت است؛ دو بیت آن در عرفات العاشقین، نسخه بانکی پور آمده است.

دیوان سراجی خراسانی

از دیوان سراجی دو نسخه خطی^۱ به دست آمده است. نگارنده به کمک این دو نسخه، متن انتقادی دیوان سراجی را در ۱۹۷۲ میلادی از طریق دانشگاه اسلامی [علیگره] به چاپ رسانده‌ام. این دیوان به دلایلی که در اینجا مطرح کرده‌ایم، منبع مهمی درباره تاریخ سیاسی و فرهنگی مکران محسوب می‌شود:

۱. تنها منبع مرتبط با تاریخ سیاسی اواخر سده ششم و اوایل سده هفتم هجری همین دیوان است. با توجه به مطالب این دیوان مشخص شد که در آن زمان یک خاندان مستقل در مکران حکومت می‌کرد که شجره‌نامه آن بدین صورت است:^۲



دیگر امرا و وزرای مکرانی عبارت‌اند از:

جمال‌الدین محمد ابو حاتم وزیر نصرت‌الدین؛

سابق‌الدین سعدان بن محمد وزیر نصرت‌الدین؛

وحیدالدین فرح وزیر نصرت‌الدین؛

میر نورالدین عمر امیر دربار نصرت‌الدین؛

شمس‌الدین اتابک بن ابراهیم وزیر تاج‌الدین و نصرت‌الدین؛

حسام‌الدین امیر دربار تاج‌الدین؛

نجم‌الدین صدر وزیر تاج‌الدین؛

جمال‌الدین فرامرز امیر دربار ناصرالدین؛

۱. یکی متعلق به کتابخانه شخصی استاد نفیسی در تهران و دیگری در کتابخانه دانشگاه اسلامی (ذخیره حبیب‌گنج) که در شناسایی آن اشتباه شده بود.

۲. برای توضیحات داخل نمودار نک: انتهای مقاله صفحات ۱۴۰-۱۴۱.

ضیاء الدین محمود بن ابی بکر وزیر مکران؛
خطیرالدین محمد وزیر مکران؛
نصرت الدین خورشید امیر مکران.

۲. دیوان سراجی به روشن شدن یک ماجرای تاریخی مهم درباره ایران کمک می کند؛ یعنی ماجرای شکست غزها، قوم زردپوست باده نشین به دست دو سلطان مکران یعنی تاج الدین ابوالمکارم و نصرت الدین ابوالخطاب. این قوم با اجازه محمود غزنوی از جیحون پایین آمده بودند و در نواحی مختلف خراسان پراکنده شده بودند. آنها قومی شجاع بودند که در تیراندازی مهارت داشتند. بعدها سلاطین غزنوی سعی در تضعیف آنها داشتند، اما موفق نشدند. قدرت آنها کم کم چنان افزایش یافت که لشکر قدرتمند سلطان سنجر در مقابل آنها شکست خورد و خود سلطان سنجر به مدت چهار سال در اسارت آنها بود. از آن پس چنان بربریتی از خود نشان دادند که بعد از حمله تاتارها نمونه اش در تاریخ یافت نمی شود. گروهی از آنها که در بلخ سکونت داشتند، به اسلام گرویدند. یکی از سرداران شان ملک دینار بود؛ او که در اطراف بلخ به قدرت و شوکت رسیده بود، در نهایت به دست سلطان شاه بن ایل ارسلان شکست خورد و گریخت و در بسطام به طغان شاه بن مؤید پناهنده شد. سلطان شاه این منطقه را نیز فتح کرد؛ پس ملک دینار به کرمان گریخت. در آنجا گروه دیگری از غزها به او پیوستند و او دوباره قتل و غارت را در این منطقه از سر گرفت؛ تا جایی که در ۶۱۲ قمری با فشار خوارزمشاهیان قدرت او پایان یافت. دوره تسلط غزها بر کرمان (۵۸۱-۶۱۲ ق) هم زمان با حکمرانی تاج الدین و نصرت الدین در مکران بود. چنین به نظر می رسد که چون غزها به سمت مکران فشار آوردند، پادشاهان مکران در مقابل آنها ایستادگی کردند و اندک قدرت باقی مانده آنها را از بین بردند. در قصیده هایی که سراجی در مدح این دو سلطان سروده است، به این واقعه به طور خاص اشاره شده است.

در مدح تاج الدین گفته است:

به پیش لشکر تو سنگ پست آمد چو حرف جر سپاهی چون سپاه تو چنین جزا کی باشد
حصار سنگ را قومی همی کردند حصاری حصار عنکبوتی را مگس حصار کی باشد
مبارک باد فتح سنگ و غز مقهور پیش تو که قهر لشکر غز را چو تو قهار کی باشد
(دیوان، ص ۹۸).

ابیاتی از قصیده ای که در مدح نصرت الدین سروده است:

به پیش لشکر شاه حصار سنگ پست آمد به شکل قلعه گردون اگر حصن حصینستی
شهنشاه استعانت گر به درگاه تو آوردی کنون بر درگاه او بر فراوان مستعینستی

حصارش کی شدی کنده سپاهش کی شدی کشته زن و فرزند او هم کی به دست آن و اینستی
مبارک باد فتح سنگ و غز مقهور پیش تو دعای بی گمان است این که آمینش یقینستی
به یاد فتح بر می نوش و بخشش کن خداوندا که بادستی جهان یکسر اگر کارش جز اینستی
(دیوان، ص ۲۸۶-۲۸۷)

۳. دیوان سراجی گوشه‌هایی از زندگی فرهنگی و مذهبی مکران را به نمایش می‌گذارد؛ برای مثال:
الف) حاکمان ظل‌الله نامیده می‌شدند و حفاظت از دین را وظیفه خود می‌شمردند. اشعار
مدحیه تاج‌الدین را ملاحظه کنید:

بدر دولت شمس رأفت بوالمکارم پور شاه پشت ملکت زین ملت کھف امت تاج دین
حیدر ثانی تویی دانی چرا؟ زیرا که بود او امیرالمؤمنین و تو امیرالمسلمین
حیدر دین چون تویی و تیغ تو چون ذوالفقار پس ترا زبید اگر خوانم امیرالمؤمنین
خیمه بیداد را عدل تو می‌برد طناب کلمه اسلام را تیغ تو می‌زبید امین
عید تو فرخنده باد و خصم قربان روز عید ذات تو ظل‌الله و ظل‌اللهت بادا معین
(دیوان، صص ۲۶۳-۲۶۷)

در قصیده دیگری نصرت‌الدین ابوالخطاب را امیرالمؤمنین و رحمة للعالمین و محافظ اسلام
دانسته است:

به مردی و جوانمردی امیرالمؤمنین حیدر ندانستی که در عالم کسی او را قرینستی
تو پنداری که شه نصرت چو حیدر در همه عالم به مردی و جوانمردی امیرالمؤمنینستی
فلک را همچو عیسی «أفة بالاتصالستی» جهان را همچو احمد «رحمة للعالمینستی»
(دیوان، ص ۲۸۵)

ب) در جامعه مذهبی آن دوره در روزهای عید فطر و عید قربان جشن‌های باشکوهی برگزار
می‌شد. اشعاری در مدح نصرالدین را ملاحظه کنید:

مصطفی خلقی و غارتو جهان و چرخ چیست پرده کش عنکبوتی بر شکاف غار بست
شهریارا عید میمون کآفتاب رأفتست سایبان عیش و عشرت بر جهان هموار بست
بادۀ خوشخوار خور شاها که در ایام عید خوش زید آنکس که دل در بادۀ خوشخوار بست
(دیوان، صص ۳۴-۳۵)

توصیفی که از جشن عید تاج‌الدین شده، قابل توجه است:

عید است گل‌رخا به نشاط اندر آر می بنواز چنگ و نوش کن آن خوشگوار می
عید است و دل به زمزم و می بشکفد چو گل مطرب بساز زمزم و ساقی بیار می
برداشت دور چرخ نقاب از جمال عید ای عید جان ما به نشاط اندر آر می
جانا بیار جام گران‌سنگ روز عید در ده بعیدی ای صنم میگسار می
آن ناحفاظ چند که کردند قصد آنک در مسندت خورند به هنگام بار می
تیغت برآورید دمار از وجودشان همچون ز عقل و هوش برآرد دمار می
منت خدای را که علی‌رغم آن سگان آب حیات خورد شه کامگار می
شاهان کنون که بزم بزرگ است روز عید جام بزرگ خواه و به ما برشمار می
(دیوان، ص ۲۹۵-۲۹۶)

این ابیات به خوبی نشان می‌دهد که در دربار شراب نوشیده نمی‌شد و زمانی که چند فرد بدکردار برخلاف آن عمل کردند، سر از تنشان جدا شد. شاعر برای اشعارش ردیف «می» را انتخاب کرده است، اما پرهیز از نوشیدن می در دربار پادشاه را به خوبی نشان می‌دهد.

ج) با وجود فضای مذهبی حاکم بر اجتماع، مکران به طور خاص تحت تاثیر فرهنگ ایرانی بود. جشن نوروز با شکوه هرچه تمام‌تر در اینجا برگزار می‌شد؛ به ویژه نوروزی که با روز عید مقارن می‌شد، با کیفیت بالاتری جشن گرفته می‌شد.

مؤلف معروف ادریسی (وفات ۵۶۰ق) می‌نویسد که زبان مکران فارسی و مکرانی است و مردم به این دو زبان گفتگو می‌کنند و نوع پوشش آنها به لباس مردم ایران و عراق شباهت دارد. خلاصه اینکه در دربار مکران نیز همانند دیگر کشورهای اسلامی نوروز جشن گرفته می‌شد. در دهلی این جشن چنان رایج بود که جمال هانسوی - شاعر و صوفی معروف - در عهد سلطان التتمش مجبور به خواندن چنین رباعیاتی شد:

نوروز که در دین محمد نه رواست ترسا و جهود را بدو میل و هواست
از راه هوا کسی که نوروز کند آن شخص متابع جهود و ترساست

چون فصل بهار عالم افروز کند مر باغ و چمن را طرب‌آموز کند
نوروز مکن اگر مسلمانی زانک ترسا و مغ و جهود نوروز کند

تا دشمن دین توسست شیطان حسود ایمن مشو از سگالش آن مردود
تا روضه ایمان تو ماند خرم نوروز مکن بسان ترسا و جهود
به هر حال جشن نوروز در دربار مکران برگزار می شد. چند بیت در مدح نصرت را ملاحظه کنید:
عید فرخنده فراز آمد و نوروز به هم بزم عیدست کنون از گل و مل باغ ارم
هر دو فرخنده و میمون و مبارک بادا بر خداوند زمان نصرت دین فخر عجم
خسروا مجلس نو ساز که در دام کهن عید و نوروز رسیدند و دگر شد عالم
(دیوان، ص ۲۳۱-۲۳۳)

۴. دیوان سراجی به روشن شدن برخی از زوایای سیاسی و فرهنگی معاصر هندوستان کمک می کند. این دیوان همچنین در ادبیات فارسی جایگاه ویژه ای دارد؛ زیرا متعلق به دوره تاریک ادبی دویست ساله هندوستان است. همچنین در تاریخ ادبی مکران از هیچ شاعر قدیمی دیگری دیوان نداریم؛ از این رو پیداشدن شاعری مبتکر با اشعاری قابل اعتماد در این خطه از اهمیت خاصی در تاریخ ادب فارسی برخوردار است.

نتیجه

در این مقاله درباره چند کتاب نظم و نثر و یک نامه در ارتباط با سرزمین سند و مکران سخن گفتیم. این نوشته ها موجب روشن شدن زوایایی از زندگی فرهنگی و سیاسی این سرزمین شده اند. از نظر بنده با مطالعه دقیق آثار مذکور اطلاعات مفیدی درباره اواخر سده ششم و اوایل سده هفتم هجری به دست خواهد آمد. اولین قصد من این است و تمنا دارم تحقیق و تفحص در این زمینه ادامه یابد تا منابع جدیدی به دست آید.

در واقع کشف منابع و مآخذ در تاریخ سیاسی و علمی و فرهنگی هر ملت یا سرزمینی دارای اهمیت بسیار است. فرهنگ و تمدن اسلام بسیار نیازمند این کاوش هاست؛ چرا که هزاران کتاب و نسخه در این رابطه وجود داشته که شاید تنها یک هزارم از آنها باقی مانده و مابقی در گذر زمان از بین رفته اند؛ از این رو هر تلاشی برای یافتن منابع جدید قابل تقدیر است.

توضیحات نمودار

۱. ذیل تاج‌الدین ابوالمکارم این اشعار دیده می‌شود:

شهریار دهر پور خسرو ابن الحسن

بوالمکارم آن که هست اندر کرم فخر کرام [۲۲۶]

[شاه حسین خلق ای تا به سرای مملکت]

دولت خسرو و حسن بر تو بماند جاوان [ص ۲۴۵]

۲. نک دیوان:

بوالمکارم پور خسرو آن که هنگام جدل

نام او از داستان پور دستان بگذرد (ص ۸۳)

بوالمکارم پور خسرو آفتاب شرق و غرب

آن که او را اهل شرق و غرب مهمان می‌کند (ص ۱۰۸)

خسرو مکران ابوالخطاب خسرو کآفتاب

در دل کانه‌ها به نامش سکه بر دینار بست (ص ۳۱)

شاه دریا دل ابوالخطاب خسرو کو به تیغ

بر سر یاجوج فتنه سد اسکندر کند (ص ۱۰۶)

۳. در دیوان ۲۱ منظومه در مدح سلطان تاج‌الدین موجود است.

۴. در مدح او ۱۱ قصیده و یک مسمط در دیوان موجود است. این دو برادر همزمان در مکران

حکمرانی می‌کردند. ابیات ذیل را ملاحظه کنید:

پشت شاهان از برادر یا فلک پهلوی زند

او شه مکران برادر شهریار کشورش

آفتاب خسروان شه تاج دین کاندل علو

سجده آرد آسمان و قبله سازد اخترش

بوالمکارم پور خسرو تاج شاهان کز شرف

جز سپهر و تاج او چتری ندانم از برش

تا جهان باشد به کام این دو شه بادا جهان

تاج دین بر تخت ملک و شاه نصرت همبرش (ص ۱۹۹-۲۰۰).

۱۴۰

آینه پژوهش | ۲۱۷

سال ۳۷ | شماره ۱

فروردین و اردیبهشت ۱۴۰۵

۵. سراجی یک بار مرثیه‌ای برای او بدین ترتیب نوشته است:

تاب محنت بین که در گردون گردان آمدست

آب حسرت بین که اندر چشم دوران آمدست (ص ۴۳).

قصیده‌ای به نام نصرت‌الدین ابوالخطاب در سال ۶۰۹ قمری به نظم درآمد که در مطلع آن تاریخ قید شده است:

ماه فروردین درآمد روز نوروز قدیم

سال هجرت خا و طا بر حکم احکام حکیم (ص ۲۳۷)؛ جمع عددی خ و ط ۶۰۹ می‌شود.



کتاب نامه

ادریسی، محمد بن عبدالله (۱۹۷۹)، *نزهة المشتاق فی اختراق الآفاق*، قاهره: مكتبة الثقافة الدينية.
بشیرحسین، محمد [بی تا]، *فهرست مخطوطات شیرانی*، ج ۳، لاهور: اداره تحقیقات پاکستان، دانشگاه پنجاب.

بیرونی، ابوریحان (۱۳۵۲)، *الصيدنة*، ترجمه ابوبکر بن علی بن عثمان کاسانی، تهران: شورای عالی فرهنگ و هنر، مرکز مطالعات و هماهنگی فرهنگی

بیرونی، ابوریحان (۱۹۵۸)، *کتاب الهند*، به کوشش نظام الدین، حیدرآباد دکن: [بی نا].
ترکو سیستانی، بدیع الدین (قرن ۶-۷ ق)، *قصاید، مندرج در خلاصة الاشعار*، نسخه خطی کتابخانه بانکی پور پتنه

جوزجانی، منهاج سراج (۱۳۴۳)، *طبقات ناصری*، به تصحیح عبدالحی حبیبی، کابل: مطبعة دولتی.
چچ نامه (۱۹۳۹)، ترجمه علی بن حامد کوفی، به تصحیح عمر بن محمد داود پوته، حیدرآباد دکن: مجلس مخطوطات فارسیه.

چچ نامه (۱۹۸۳)، ترجمه علی بن حامد کوفی، به تصحیح نبی بخش خان بلوچ، اسلام آباد: اداره تاریخ و ثقافت و تمدن اسلامی.

حبیبی، عبدالحی (۱۳۴۱ ش)، *رساله لویکیان غزنی*، کابل: انتشارات انجمن تاریخ افغانستان.
سراجی خراسانی (۱۳۵۱)، دیوان، به تصحیح نذیر احمد. علیگر: دانشگاه اسلامی علیگر.
سهروردی، شهاب الدین عمر بن محمد (۶۴۰-۶۴۲ ق)، *عوارف المعارف*، ترجمه قاسم داود خطیب اُچه نسخه خطی کتابخانه آصفیه، حیدرآباد دکن.

عمید لویکی، فضل الله (۱۹۸۵)، دیوان عمید لویکی، به کوشش نذیر احمد، لاهور: مجلس ترقی ادب.
مصفا، مظاهر (۱۳۵۲)، «حواشی» بر *جوامع الحکایات عوفی*. تهران: بنیاد فرهنگ ایران
همایی، جلال (۱۳۲۵). «مقدمه» *مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه*، تهران: کتابخانه سنایی.

Al-Biruni (1973), *Saydana (Arabic text with English translation)*. Edited by Hakim Mohammad Said. Karachi: Hamdard Foundation Press.

Raverty (1881), *The Tabaqāt-i-Nāṣirī: A General History of the Muhammadan Dynasties of Asia, Including Hindustan, Calcutta: The Asiatic Society of Bengal.*